

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو؛ آیین رازآموزی جادوگران و داروگران*

دکتر ابوالقاسم رحیمی

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری

زهرا شیردل

کارشناسی ارشد دانشگاه حکیم سبزواری

چکیده

نقد اسطوره‌ای، شیوه‌ای میان رشته‌ای است که از سویی بر یافته‌های روان‌شناختی و از سوی دیگر بر مطالعات اسطوره‌شناختی، انسان‌شناختی و تحلیل ادیان و تمدن‌ها استوار است (قائمی، ۱۳۸۹ الف: ۴۶). کهن‌الگوی «کودک‌رهاشده» از مضامین پربسامد در اساطیر و فرهنگ‌های ملل مختلف است. در این جستار کوشیده‌ایم تا داستان تبعید زال، فریدون و کیخسرو را در دوران کودکی از دیدگاه مردم‌شناسی بررسی کنیم. الیاده سه دسته از آشناسازی‌ها را مشخص می‌کند؛ دسته نخست مراسم سن بلوغ، دسته دوم آیین‌های ورود به انجمن‌های سرّی و دسته سوم آشناسازی در ارتباط با حرفه‌های سرّی مانند داروگری و یا جادوگری است.

شاید بتوان ژرف‌ساخت بسیاری از اساطیر مربوط به کودک تبعید شده را آیین سن بلوغ دانست. نوآموزان پس از گذراندن مراسم تشرّف، به‌طور رسمی در جامعه پذیرفته می‌شوند و تبدیل به مردانی بالغ می‌گردند، این همان چیزی است که در اسطوره کودک‌رهاشده نیز به خوبی قابل رؤیت است؛ کودک پس از جدایی از جامعه و یا

* تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۴/۳

haghchist@yahoo.com

z.shirdel@ymail.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۳/۲۲

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

خانواده، تحت آموزش قرار می‌گیرد و در بازگشت، تبدیل به انسانی بالغ می‌گردد؛ اما ویژگی‌های ممتاز شخصیتی و توانایی‌ها و قابلیت‌های منحصر به فرد زال، فریدون و کیخسرو، ما را برآن می‌دارد تا دوران تشرّف آنان را علاوه بر آیین تشرّف سنّ بلوغ، از جنبه آیین رازآموزی جادوگران و داروگران نیز بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: زال، فریدون، کیخسرو، مردم‌شناسی، آیین تشرّف.

۱- مقدمه

نقداسطوره‌ای از گسترده‌ترین حوزه‌های نقد به شمار می‌رود؛ زیرا بر موضوعاتی چون تاریخ ادیان، مردم‌شناسی^۱، روان‌شناسی^۲ و اسطوره‌شناسی^۳ دلالت دارد. تلاش پژوهش‌گر بر این است تا ریشه‌ها و زمینه‌های ایجاد و ظهور اساطیر را دریابد. مردم‌شناسی در نقداسطوره‌ای معاصر، یکی از ارکان اصلی و مهم آن به شمار می‌رود. منتقد شیوه اسطوره‌ای به کمک دانش مردم‌شناسی، زمینه‌های تجلّی و تبلور اساطیر را در اجتماع، فرهنگ، آیین و مناسک و جستجو می‌کند.

یکی از مفاهیم مهم و کلیدی در مردم‌شناسی، مفهوم «مناسک گذار»^۴ است. «مناسک گذار اصطلاحی است که در سال ۱۹۰۹ توسط آرنولد وان جنپ^۵ ساخته شده و عمومیت یافته است. این اصطلاح برای مشخص کردن مراسمی است که عبور یک شخص را از حالتی به حالتی یا از پایگاهی به پایگاهی دیگر، فراهم کرده یا همراهی می‌کنند» (پانوف و پرن، ۱۳۶۸: ۲۳۲).

در واقع مناسک گذار، بستری مناسب برای آشناسازی فرد با نقش جدیدش فراهم می‌آورد. مناسک گذار هم‌چون دالانی است که فرد برای پذیرفته شدن در اجتماع بزرگ‌تر، باید از آن عبور کند. گویی در دنیای انسان ابتدایی، همه چیز مجسّم است. هیچ مرزی بین ذهنیات و واقعیات، لاهوت و ناسوت، معنوی و مادی نیست. لازمه تغییرات روحی و معنوی، تغییر و تحوّل فیزیکی است و بالعکس.

تاریخ دین سه دسته یا نمونه از آشناسازی‌ها را مشخص می‌سازد. دسته نخست شامل آیین‌های عبادی جمعی است که کارکرد آن‌ها، فراهم کردن شرایط انتقال از کودکی به سنّ بلوغ است. قبول این آیین‌ها برای تمام اعضای جامعه موردنظر،

الزام آور است. تیره‌شناسی این آیین‌های عبادی را «مراسم سنّ بلوغ»، «آشناسازی قبیله‌ای» یا «آشناسازی وارد کردن به گروه سنّی» می‌نامد. دسته دوم که برای تمام اعضای جامعه الزام آور نبوده، شامل آیین‌هایی است که برای ورود به انجمن سرّی، گروه و یا انجمن اخوت به کار می‌رود. دسته سوم آشناسازی در ارتباط با حرفه سرّی است مانند حرفه داروگری یا جادوگری (رک: الیاده، ۱۳۶۸: ۲۴-۲۵).

وان جنپ سه مرحله را در جریان مناسک گذار متمایز می‌کند: ۱- مرحله گسستن^۷ ۲- مرحله عبور^۸ ۳- مرحله تجمّع^۹ (پانوف و پرن، ۱۳۶۸: ۲۳۲). چنانکه می‌بینیم مرحله گسستن و جدایی نوآموز، اولین مرحله از مراسم تشرّف است. در این مرحله، فرد از زندگی پیشین خود جدا می‌شود. این مرحله در بسیاری از موارد با جدایی فیزیکی و دوری از خانواده و جامعه صورت می‌گیرد.

در اساطیر ایرانی و شاهنامه، فریدون^{۱۰}، زال^{۱۱} و کیخسرو^{۱۲} هریک به دلایلی، تمام دوران کودکی خود را به دور از جامعه گذرانده‌اند. هر سه از شخصیت‌های اسطوره‌ای و برجسته شاهنامه هستند که داستان زندگی شان در هاله‌ای از ابهام و تقدّس، قرار گرفته است. اسطوره زال و سیمرغ و فریدون و ضحاک هم‌چنان یکی از جذاب‌ترین و شگفت‌انگیزترین روایت‌های شاهنامه و نیز حماسی و اسطوره‌ای است. کیخسرو نیز به عنوان شاهی آرمانی و ناجی در شاهنامه، از بحث‌برانگیزترین و محبوب‌ترین شخصیت‌های اساطیری در منابع اسلامی و به‌ویژه متون عرفانی است. فریدون، زال و کیخسرو هریک از شخصیت‌های ممتاز و بی‌بدیل در اساطیر ایرانی و شاهنامه هستند. ما در این مقاله خواهیم کوشید تا دلایل این ویژگی‌های ممتاز را در آیین تشرّف آنان جستجو کنیم.

۱-۱- بیان مسأله

چند مسأله در این پژوهش مورد نظر است:

۱- در شاهنامه علاوه بر فریدون، زال و کیخسرو از کودکان دیگری نیز می‌توان نام برد که دوران آشناسازی را گذرانده‌اند^{۱۳}؛ اما هیچکدام از ویژگی‌ها و

قابلیت‌های شگرف این شخصیت‌ها برخوردار نیستند. اولین مسأله، چرایی این تفاوت‌هاست.

۲- هر سه شخصیت، تمام دوران آشناسازی و یا قسمتی از آن را در کوه می‌گذرانند. کوه در آیین‌های آشناسازی مرتبط با جادوگران و داروگران، نماد چیست؟

۳- از مسائل بحث‌انگیز و قابل تأمل در اسطوره زال و فریدون، حضور نمادهایی چون سیمرغ و گاوبرمایه است. این نمادها در آیین‌های آشناسازی در شاهنامه و اساطیر ایرانی، چه جایگاهی دارند؟

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

از آن جا که تاکنون پژوهشی منسجم، کامل و جامع در رابطه با آیین رازآموزی جادوگران و داروگران و نیز جایگاه و زمینه‌های تجلی آن در اساطیر ایرانی انجام نشده است، لازم دیدیم تا در مقاله‌ای به‌طور ویژه، به این موضوع پردازیم. از سویی دیگر، در بررسی کهن‌الگوی کودک‌رهاشده در شاهنامه، تفاوت‌های عمیق و قابل تأملی که میان زال، فریدون و کیخسرو با دیگر شخصیت‌ها وجود دارد، ما را بر آن داشت تا با نگاهی عمیق‌تر، داستان زندگی آنان را بررسی و دلایل این برتری‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد را در چگونگی و کیفیت آیین تشرّف آنان جستجو کنیم.

۱-۳- پیشینه تحقیق

درباره اسطوره کودک‌رهاشده، تحقیقاتی چند صورت گرفته است؛ اما مقاله‌ای که بتوان از آن با عنوان تحلیل اسطوره کودک‌رهاشده از دیدگاه مردم‌شناسی و به‌طور خاص، آیین تشرّف، نام برد، مقاله «داستان زال از دیدگاه قوم‌شناسی» نگاشته حسین اسماعیلی است که اسطوره زال را تنها از دیدگاه آیین تشرّف سنّ بلوغ بررسی و تحلیل کرده است.

۲- آیین تشرّف

۲-۱- آیین تشرّف سن بلوغ

در بخش نخست، درباره آیین‌های آشناسازی سخن گفتیم. در این بخش، نمادهای آشناسازی و آیین تشرّف را در داستان‌های مورد بحث، بررسی خواهیم کرد.

چنان‌که در بخش نخست گفتیم، الیاده سه دسته از آشناسازی‌ها را مشخص می‌کند. دسته نخست مراسم سن بلوغ، دسته دوم آیین‌های ورود به انجمن‌های سرّی و دسته سوم آشناسازی در ارتباط با حرفه‌های سرّی مانند داروگری و یا جادوگری است.

شاید بتوان ژرف‌ساخت بسیاری از اساطیر مربوط به کودک تبعید شده را، آیین سن بلوغ دانست. کودکی به دلایل مختلف، از سوی خانواده یا جامعه طرد می‌شود، گاه به‌طور معجزه‌آسایی زنده می‌ماند، مدتی دور از خانواده توسط پدر و مادر تعمیدی و یا حیوانی پرورش می‌یابد و سرانجام با گذر از موانع بسیار در حالی که تبدیل به جوانی بالغ شده است، به جامعه باز می‌گردد. کودک تبعید شده، اغلب به مقام‌های والایی دست می‌یابد و قدرت بلا منازع جامعه می‌گردد.

چنان‌که می‌بینیم الگو و طرح اسطوره کودک‌رهاشده، همان است که در آیین‌های آشناسازی وجود دارد: «الف) ساده‌ترین انگاره فقط شامل جداسازی نوآموز از مادرش و آشناسازی وی با امر مقدّس است. ب) برجسته‌ترین انگاره شامل ختنه، آزمون‌های سخت، شکنجه‌ها، یعنی مرگ نمادین و پس از آن رستاخیز است. پ) انگاره‌ای که در آن تصوّر آبستنی جدید که تولدی در پی دارد، جایگزین تصوّر مرگ شده است» (الیاده، ۱۳۶۸: ۲۴۸).

نوآموزان پس از گذراندن مراسم تشرّف، به‌طور رسمی در جامعه پذیرفته می‌شوند و تبدیل به مردانی بالغ می‌گردند. این همان چیزی است که در اسطوره کودک‌رهاشده نیز به خوبی قابل رؤیت است. کودک پس از جدایی از جامعه و یا خانواده، تحت آموزش قرار می‌گیرد و در بازگشت، تبدیل به انسانی بالغ می‌شود. در واقع، اسطوره به این دلیل این کودکان را از جامعه دور می‌کند تا آنان

به بلوغ برسند. تبعیدِ کودک از جامعه به معنای مرگ نمادین و بازگشت او، تولّدی دوباره است.

از این رو، بسامد بالای تبعید کودک در اساطیر را می‌توان وجود زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی دانست.

سام، زال را با این بهانه که پیکری چون پیکر اهریمن دارد، دور می‌افکند؛ اما زال پس از بازگشت دیگر سیاه‌پیکر^{۱۴} نیست:

تنش پیلوار و دو رُخ چون بهار
پدر چون بدیدش بنالید زار
(فردوسی: ۱۴۵/۱۷۲/۱)

«به‌واسطهٔ آشناسازی، داوطلب به حالتی و رای حالت طبیعی گام می‌نهد - حالت کودک - و برای ورود به حالت فرهنگی راهی می‌یابد؛ یعنی با ارزش‌های روحانی آشنا می‌شود. تقریباً می‌توان گفت که در جهان بومی، به‌واسطهٔ آشناسازی است که مردان حالت انسانی به‌دست می‌آورند. پیش از آشناسازی این مردان در شرایط انسانی سهیم نبوده و دقیقاً به این خاطر است که هنوز به درون حیات مذهبی گام نهاده‌اند» (الیاده، ۱۳۶۸: ۲۶-۲۷). زال نیز پس از طی آیین تشرّف است که هویتی انسانی می‌یابد و دیگر خبری از رنگ اهریمنی پیکر او نیست.

یکی از کارکردهای آیین تشرّف سنّ بلوغ، آمادگی نوآموزان برای ازدواج است. از این رو اولین کنش مهمّ زال در جامعه پس از بازگشت، ازدواج با رودابه است.

۲-۲- آیین رازآموزی جادوگران و داروگران

به نظر می‌رسد آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو تنها آیین سنّ بلوغ نیست؛ بلکه آیین رازآموزی جادوگران و داروگران نیز هست؛ به چند دلیل:

۱- زال، فریدون و کیخسرو هر سه جادو می‌دانند. زال را داستان می‌نامند، «نام دیگر او، یعنی «دستان»، به دلیل هوشمندی بسیارش و نیز به سبب رابطه‌اش با سیمرغ، که او را با نیروی سحرآمیز خود یاری می‌داده است، در ادب فارسی به معانی، «ترفند» و «حیله» هم در مفهوم نیک و هم در مفهوم بدشان، عجین شده است (امیدسالار، ۱۳۹۰: ۴۵۴).

هنگامی که سیاوش به سلامت از آتش می‌گذرد، سودابه آن را جادوی زال می‌داند:

همه جادوی زال کرد اندرین نبود آتش تیز با من به کین
(فردوسی: ۲/ ۲۳۸ / ۵۳۱)

در جنگ رستم و اسفندیار نیز هنگامی که رستم به شدت زخمی شده بود و با مرهمی که سیمرغ از شیر و پر خود فراهم کرده بود، بهبود یافت و به میدان جنگ بازگشت، چون اسفندیار تن سالم و نیرومند رستم را می‌بیند، شگفت زده آن را جادوی زال می‌خواند:

گمانی نبردم که رستم ز راه به ایوان کشد بیر و گبر و کلاه
همان بارکش زرخش زیر اندرش ز پیکان نبود ایچ پیدا برش،
شنیدم که دستان جادو پرست به هنگام یازد به خورشید دست
چو خشم آرد از جادوان بگذرد برابر نکردم پس این با خرد!
(فردوسی: ۵ / ۴۰۶ / ۱۳۲۴-۱۳۲۷)

و چون رستم با تدبیر سیمرغ، اسفندیار را با تیر گز از پای در می‌آورد، اسفندیار این حیل و فسون را نیز از زال می‌داند:

به مردی مرا پورِ دستان نکشت نگه کن به این گز که دارم به مشت!...
فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت که آروند و بند جهان او شناخت
(فردوسی: ۵ / ۴۱۶-۴۱۷ / ۱۴۳۱-۱۴۳۳)

در شاهنامه، بارها از زال با عنوان جادوگر و فسون‌گر یاد شده است. علاوه بر این، سیمرغ در تولد رستم و نیز در جنگ رستم و اسفندیار، نقش یک درمان‌گر را بر عهده دارد. از سویی، زال پرورده سیمرغ است، پس می‌توان گفت که این زال است که دانش پزشکی دارد. اسماعیلی در مقاله «داستان زال از دیدگاه قوم‌شناسی»، به نکته خوبی اشاره کرده است. وی چگونگی فراخواندن سیمرغ توسط زال را نیز از نوع کنش‌های جادوگرانه دانسته است: جای گرفتن بر بلندی، نهادن سه مجمر پر آتش، سوزاندن پر و عود و ستایش و بردن نماز (اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۹۴).

۱۶۰ / آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو؛ آیین رازآموزی...

چو گشتند هر دو بر آن رای کُند سپهبد بر آمد به بالای تند،
از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد برفتند با او سه هشیار گُرد،
ز مجمر یکی آتشی بر فروخت به بالای آن، پر لختی بسوخت...
بشد تیز با عود زال از فراز ستودش فراوان و بردش نماز،
به پیشش سه مجمر پر از بوی کرد ز خون جگر بر دو رخ جوی کرد...
(فردوسی: ۵ / ۳۹۷-۳۹۸ / ۱۲۳۷-۱۲۴۵)

فردوسی، خود نیز زال را فسون گر می خواند:

فسون گر چو بر تیغ بالا رسید ز دیبا یکی پر بیرون کشید
(فردوسی: ۵ / ۳۹۷ / ۱۲۳۹)

زال حوادث آینده را پیش گویی می کند. در جنگ رستم و اسفندیار، به رستم هشدار می دهد که هر کس دستش به خون اسفندیار آلوده شود، سرنوشتی شوم خواهد یافت. در فروردین یشت نیز هنگامی که فروهر کیخسرو ستوده می شود، چنین می خوانیم: «(آن فروهری که) به کیخسرو تعلق داشت از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای پیروزی اهورا آفریده اش... از برای فرزندان نیک باهوش دانای زبان آور مقتدر روشن چشم از احتیاج رهاننده دلآور، از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیر قابل تردید...» (یشت ها، ۲، ۲۹، ۱۳۳-۱۳۴ و نیز رک: زامیادیش، ۱۱، ۷۳-۷۵). «جادوگران نیز قدرت پیش گویی آینده را دارند» (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۸۸).

فریدون نیز افسون می داند. بنا به روایت شاهنامه، سروشی از بهشت می آید و به فریدون افسون گری می آموزد.

آن جا که فریدون قصد خواب می کند برادرانش، کتابیون و برمایه سنگی را از کوه به پایین می اندازند تا فریدون را بکشند، اما فریدون به افسون، سنگ را بر جای خویش نگاه می دارد:

به فرمان یزدان سر خفته مرد خروشیدن سنگ بیدار کرد
به افسون همان سنگ بر جای خویش بیست و نجنید آن سنگ بیش
(فردوسی: ۱ / ۷۳ / ۲۹۰-۲۹۱)

هم‌چنین زمانی که فریدون به همراه گیو و فرنگیس قصد عبور از فرات را دارند تا به ایران برسند، کشتیان از دادن کشتی خودداری می‌کند و آنان بدون کشتی از فرات می‌گذرند. نیز هنگامی که فریدون در صدد آزمودن پسران خویش است، از جادوگری خویش بهره می‌برد و به شکل اژدهایی در می‌آید و راه را بر آنان می‌بندد:

بیامد بسان یکی اژدها کزو شیر گفتمی نیابد رها
(فردوسی: ۱/۱۰۳/۲۲۳)

در رساله *اثر گم‌شده*، فریدون پدید آورنده افسون و نیرنگ در جهان معرفی شده است (عقیقی به نقل از مهین‌فر، ۱۳۸۳: ۱۸۸). حمزه اصفهانی نیز در کتاب *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*، فریدون را پدید آورنده افسون‌گری دانسته است (حمزه اصفهانی به نقل از مهین‌فر، ۱۳۸۳: ۱۸۹). سهروردی نیز فریدون را صاحب «خره» و خداوند نیرنگ می‌نامد (سهروردی، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

علاوه بر این، در برخی از منابع از فریدون به عنوان پزشک و درمان‌گر نیز یاد می‌شود. در روایت پهلوی، فریدون با افسون، آتش تب را از تن مردمان دور می‌راند: «... برای افسون و نیرنگ باز ایستادن خون، باید باج از اردیبهشت گرفت و این افسون را هفت بار، یا یازده بار، یا بیست و یک بار بدان برگرفت. افسون این است: آب را از چشمه کسی بست که به فرمان فریدون دلاور بست که از کوه در آمد...» (روایت پهلوی: ۶۳/۸۰). در وندیداد نیز فریدون بنیان‌گذار دانش پزشکی و نخستین کسی است که بیماری و مرگ را به بند می‌کشد (وندیداد: ۱/۲۰-۴). در *فارسنامه* ابن بلخی آمده است که: «اول کسی که علم طب نهاد، وی (فریدون) بود. از آثار او، آن است که از نبات‌های دشتی و گیاه‌های کوهی داروها استخراج کرد کی مردم را و دیگر حیوانات را به کار آید و افسون‌ها کی مردم کنند بر دردها و بیماری‌ها و غیر آن، او نهاد» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۶). در *تاریخ بلعمی*، درباره پزشکی فریدون چنین می‌خوانیم: «نخستین ملکی که به علم نجوم اندر نگریست او بود و به علم طب نیز رنج برد و تریاک بزرگ او بدست آورد» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۸).

کیخسرو نیز چو کشتیان از دادن کشتی امتناع می‌کند، مانند فریدون، بدون کشتی از جیحون می‌گذرد:

به آب اندر افکنند خسرو سیاه چو کشتی همی راند تا بازگاه
پس او فریگیس و گیو دلیر برون شد ز جیحون و از آب چیر
بدان سو گذشتند هر سه درست جهانجوی خسرو سر و تن بشت
(فردوسی: ۴۴۸ / ۲ / ۴۰۷ - ۴۰۹)

کیخسرو نیز مانند دیگر کودکان تبعیدی، در بازگشت به جامعه تا پذیرش کامل، با موانعی چند روبروست. این بار، طوسِ نوذر به این بهانه که کیخسرو از سوی مادر به افراسیاب نسب می‌برد، مخالف پادشاهی اوست و می‌خواهد فریزر، پسر کیکاوس، تاج بر سر نهد؛ از این رو، کیکاوس شرط انتخاب جانشین را تسخیر دژ بهمن قرار می‌دهد. فریزر موفق به تصرف دژ نمی‌شود؛ اما کیخسرو نه با نیروی تن و سپاه، که با نامه‌ای که بر نیزه می‌نهد و گیو آن را بر دیوار حصن قرار می‌دهد، دژ را به افسون تسخیر می‌کند:

چو نامه به دیوار دز بر نهاد پیام جهانجوی خسرو بداد
ز دادار نیکی دهش کرد یاد وُزان چرمه تیزرو کرد باد
شد آن نامه نامور ناپدید خروش آمد و خاک دز بردمید
(فردوسی: ۴۶۵-۴۶۶ / ۲ / ۶۴۱-۶۴۳)

دژ از آن جادوگران است و کیخسرو برای مقابله با جادوی آنان، متوسّل به جادو می‌شود. علاوه بر این، کیخسرو از آنچه نهان است، آگاهی دارد و از ضمیر مردمان مطلع است؛ چنان که وقتی کیخسرو، بهزاد اسب سیاوش را می‌یابد، گیو چنین می‌اندیشد که اهریمن در هیأت بهزاد ظاهر گشته است و سوارش را بر باد خواهد داد. کیخسرو اندیشه گیو را بر وی آشکار می‌کند:

همی بود تا پیش او رفت گیو چُنین گفت بیدار دل شاه نیو
که شاید که اندیشه پهلوان کنم آشکارا به روشن روان؟
بدو گفت گیو: ای شه سرفراز سزد کاشکارا بود بر تو راز

تواز ایزدی فرّ و برز کیان به موی اندر آیی بینی میان
(فردوسی: ۲ / ۴۲۸ / ۱۴۱-۱۴۴)

کیخسرو جام جهان نما دارد و می تواند در جامی هفت کشور را ببیند:
یکی جام بر کف نهاده نبیند بدوی اندرون هفت کشور پدید
نشان و نگار سپهر بلند همه کرده پیدا چه و چون و چند
ز ماهی به جام اندرون تا بره نگارید پیکر همه یکسره
(فردوسی: ۳ / ۳۴۵-۳۴۶ / ۵۶۲-۵۶۶)

فردوسی خود نیز کیخسرو را افسون گر می نامد:
همه بودنی ها بدوی اندرا بدیدی جهاندار افسون گرا
(فردوسی: ۳ / ۳۴۶ / ۵۶۶)

و کیخسرو به وسیله همین جام جهان نما، بیژن را که در چاه زندانی است،
می بیند:

به هر هفت کشور همی بنگرید که یابد ز بیژن نشانی پدید
سوی کشور گرساران رسید به فرمان یزدان مرو را بدید
در آن چاه بسته به بند گران به سختی همی مرگ جست اندر آن
(فردوسی: ۳ / ۳۴۶ / ۵۶۸-۵۷۰)

در *زامیاد یشت*، نوزدهمین یشت *اوستا* نیز به قدرت درمان گری کیخسرو نیز
اشاره شده است: «(فرّی که) از آن کیخسرو بود، نیروی خوب به هم پیوسته اش
را، پیروزی اهورا آفریده اش را، برتری اش را در پیروزی، فرمان خوب و
رواشده اش را، فرمان دگرگونی ناشدنی اش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را،
شکست بی درنگ دشمنانش را، ... شهریاری درخشان را، زندگانی دیرپای را،
همه بهروزی ها را، همه درمان ها را...» (یشت ها، ۲، ۱۱، ۷۴-۷۶). در *شاهنامه* نیز
پس از نبرد یازده رُخ، کیخسرو، گسته هم زخمی را با افسون شفا داد:

ز هوشنگ و طهمورث و جمشید یکی مهر بُد خستگان را امید
رسیده به میراث نزدیک شاه به بازوش برداشتی سال و ماه
چو مهر دلش گسته هم را بخواست گشاد آن گرانمایه از دست راست

۱۶۴ / آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو؛ آیین رازآموزی...

آبر بازوی گسته‌م بر بیست بمالید بر خستگیهاش دست
بزشکان که از هند و از روم و چین چه از شهر بغداد و ایران زمین،
... به بالین گسته‌م‌شان بر نشاند ز هر گونه افسون بروبر بخواند
(فردوسی: ۴ / ۱۶۴ / ۲۴۹۹-۲۵۰۵)

۲- در شاهنامه از دوران تشرّف زال، فریدون و کیقباد هیچ سخنی به میان نمی‌آید؛ در حالی که تا حدودی می‌دانیم در این مدّت بر داراب، بهرام گور، سیاوش و بهمن چه گذشته است و آنان چه آموخته‌اند.

رستم، سیاوش پسر کیکاوس را به زاولستان می‌برد و می‌پرورد. این در واقع برای سیاوش، آیین تشرّف است. زاولستان جایی است که سیاوش بالغ می‌گردد و راه و رسم و اخلاق پهلوانی می‌آموزد:

تَهْمَتَن بَیْرَدَش بَه زَاوَلْسَتَان نَشْتَن گَهِش سَاخْت دَر گَلَسْتَان
سُواری و تیر و کمان و کمنَد، عَنان و رکیب و چه و چون و چنَد،
نَشْتَن گَه مَجْلَس و مِگَسار، هَمَان باز و شاهین و یوز و شکار،
ز داد و زی‌دَداد و تَخْت و کَلاه سَخُن گَفْتَن و رزم و رانَدن سَپاه،
هَنرِها بَیاموختش سَر بَه سَر، بَسی رَنج برداشت و آمد بَه بَر
(فردوسی: ۲ / ۲۰۷-۲۰۸ / ۷۷-۸۱)

اسفندیار در آخرین لحظات عمرش، بهمن را به رستم می‌سپارد و از او می‌خواهد تا:

بَه زَاوَلْسَتَان دَر وُرا شَاد دارا! سَخُن‌های بَد گوی را بَاد دارا!
بَیاموزش آرا بَیش کَارزار نَشْتَنگَه بَزم و دَشْت و شکار،
می و رامش و زخم چوگان و بار، بَزرگی و بَر خوردن از روزگار
(فردوسی: ۲ / ۴۲۰ / ۱۴۶۶-۱۴۶۸)

بهرام گور چون هفت ساله شد، از منذر خواست تا او را به «داننده فرهنگیان» سپارد. با وجود آن که از نظر منذر هنگام فرهنگ و دانش آموختن بهرام فرا نرسیده است، به اصرار بهرام، برای وی سه موبد انتخاب می‌کند تا به وی دبیری، شکار و چوگان بازی بیاموزند:

سه موبد نگه کرد فرهنگ جوی یکی تا دیبری بیاموزدش
که در شورستان بودشان آب روی دل از تیرگی‌ها بر افروزدش
دیگر آنک نخچیر بازان و یوز بیاموزدش کان بود دلفروز!
و دیگر که چوگان و تیر و کمان همان گردش و پیچ با بدگمان،
چپ و راست پیچان عنان داشتن میان یلان گردن افراشتن
(فردوسی: ۶ / ۳۶۹ / ۱۱۰-۱۱۴)

داراب، فرزند همای چهارزاد را گازی می‌پرورد. گازر می‌خواهد تا داراب
شغل وی را پیشه کند؛ اما گوهر و نژاد داراب رخ می‌نماید و از گازر می‌خواهد تا
وی را به مردی فرهنگی بسپارد تا ابتدا دانش و فرهنگ آموزد، آن‌گاه شغل وی
پیشه خواهد کرد؛ اما پس از آموختن فرهنگ، وی هوای آموختن سواری و شکار
و چوگان در سر می‌پرورد:

بدو مرد گازر بسی بر شمرد و ز آن پس به فرهنگانش سپرد
بیاموخت فرهنگ و شد بر منش بر آمد از انگاره و سرزنش
بدان پروراننده گفت: ای پدر نیاید ز من گازی کارگر،
زمن جای مهرت بی اندیشه کن! ز گیتی سواری مرا پیشه کن!
...سپردش بدو روزگاری دراز بیاموخت هر چش بدان بُد نیاز
عنان و سنان و سپر داشتن به آوردگه باره برگاشت
همان زخم چوگان و تیر و کمان، هنر جوی دور از بد بدگمان
(فردوسی: ۵ / ۴۹۴-۴۹۵ / ۹۵-۱۰۲)

داستان کیخسرو اما از رنگ دیگری است. افراسیاب، کیخسرو را به این دلیل
به کوه قُلا و نزد شبانان نمی‌فرستد که تحت آموزش قرار گیرد و بالغ شود؛ بلکه
می‌خواهد خطری را که سال‌ها قبل پیش‌گویان و ستاره‌شماران او را از آن بر حذر
داشته‌اند، از خود دور کند؛ بنابراین به پیران سفارش می‌کند تا کیخسرو را به کوه
بفرستد، مبادا که کیخسرو از نژاد و گوهر خویش آگاهی یابد و خردمند گردد:

مدار ای‌درش در میان گروه بنزد شبانان فرستش به کوه
بدان تا نداند که من خود کیم بدیشان سپرده ز بهر چیم

نیاموزدش کس خرد با نژاد نیایش ازین کار و کردار یاد
(فردوسی: ۲/ ۳۶۷ / ۱۴۰۶-۲۴۰۸)

از آن چه که از ابیات شاهنامه برمی آید، کیخسرو هم چنان که افراسیاب فرمان
داده بود، تحت هیچ آموزشی قرار نمی گیرد، اما:

چو شد هفت ساله گو سرفراز هنر با نژادش بسی گفت راز
(فردوسی: ۲ / ۳۶۸ / ۲۴۲۰)

کیخسرو بدون استاد و مربی و تنها با تکیه بر گوهر وجودی خویش، آیین
شکار و جنگ می آموزد:

ز چوبی کمان کرد و از روده زه زهر سو برافکند زه را گره
ابی پرّ و پیکان یکی تیر کرد به دشت اندر آهنگ نخچیر کرد
چو ده ساله شد، گشت گردی سترگ به خرس و گراز آمد و زخم گرگ
و زانجایگه شد به شیر و پلنگ همان چوب خمیده بُد ساز جنگ
(فردوسی: ۲ / ۳۶۹-۲۴۲۱-۲۴۲۴)

کیخسرو نمونه‌ای استثنایی از کودکان تبعید شده‌ای که بدون معلّم و
آموزگار، بر بالاترین مقامات مینوی و گیتیانه تکیه می‌زنند و دانش و خردشان سر
به تریا می‌ساید، نیست. همتای او در اساطیر سامی، ابراهیم است. بنا بر روایت
کتاب گنجینه‌ای / از تلمود، ابراهیم مدّت سه سال در غار با دایه خود ماند. چون
شب هنگام از غار بیرون آمد، اندیشه‌اش پیوسته متوجّه راز آفرینش جهان بود.
پس ابتدا به پرستش ماه پرداخت، چون صبحگاهان خورشید طلوع کرد و ماه
فروغ و جلوه خود را از دست داد، ابراهیم بر آن شد که خورشید را پرستد و
چون شب‌هنگام خورشید غروب کرد، ابراهیم با خود اندیشید که بی‌گمان این‌ها
همه آفریده‌اند و آفریدگاری دارند. با توجّه به داستان، نظر علمای یهود حاکی از
آن است که انسان می‌تواند به فراست و هوشیاری روحانی خود، وجود خدا را
درک کند. ابراهیم به کمک خرد و اندیشه خود، ذات قدّوس متبارک را شناخت
و هیچ کس این مطلب را به او نیاموخت (کهن، ۱۳۸۲: ۲۸-۲۹).

گاهی نیز نامزد جادوگری بدون مربی و تنها با انزوا، مذاقه، تفکّر و خلسه در
کوه آمادگی لازم برای جادوگر شدن را می‌یابد: «پسر بچه و نامزد [جادوگری]

به کوه‌ها می‌گریزد و یک هفته در آن جا می‌ماند. از گوشت حیوانات که با دندان قطعه قطعه می‌کند، تغذیه می‌کند. وی آلوده، خون آلود، لباس‌ها از هم دریده و پریشان مو به ده باز می‌گردد و فقط پس از ده روز می‌تواند به اداء کلماتی نامفهوم پردازد (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۷۳-۱۷۴). پس آیین تشرّف کیخسرو با توجه به افسون دانستن او، می‌تواند آشناسازی جادوگری باشد.

در شاهنامه از دوران تشرّف زال، فریدون و کیقباد هیچ سخنی به میان نمی‌آید و ما نمی‌دانیم که در این مدت بر آنان چه گذشته است. کودکی به کوه (البرز) برده می‌شود و جوانی بالغ، برومند، خردمند و پرافسون باز می‌گردد. از چگونگی دانش آموختن آنان هیچ نمی‌دانیم. آیا به این سبب نیست که آیین رازآموزی جادوگران و داروگران بسیار سرّی است؟ به نظر نگارنده چنین است.

اسماعیلی درباره افسون آموختن زال از سیمرغ، چنین ابراز می‌دارد: «آن‌چه در داستان زال ناگفته مانده است، چگونگی دانش آموختن او از سیمرغ است که فردوسی با بیتی از آن می‌گذرد و می‌گوید که زال «ز سیمرغ آموخته بُد گفت و گوی» و «فراوان خرد بود و دانش کهن». آیا منظور فردوسی از «دانش کهن» همان فسون‌گری نیست که در جای جای شاهنامه به گفتار و کردار به زال نسبت می‌دهد؟» (اسماعیلی، ۱۳۷۴: ۱۹۴).

۳- در آیین آشناسازی سنّ بلوغ، نوآموزان اغلب توسط جادوگران و داروگران آموزش داده می‌شوند؛ اما در آیین تشرّف جادوگران و داروگران، تأکید بر این است که «نوآموزان توسط ارواح نیاکان یا شیاطین و یا شخصیت‌های نیمه خدای چندی که در هیأت انسان یا حیوان با نوآموز ملاقات می‌کنند، راز آموخته می‌شوند و اسرار شفا دهندگی را به او می‌آموزند» (رک: الیاده، ۱۳۶۸: ۱۷۲-۱۷۹). زال و فریدون، پرورش‌دهندگان چون سیمرغ و گاوبرمایه دارند. می‌دانیم که هر دو توت‌م^{۱۵} هستند؛ پس آن‌ها توسط نیروهای ماوراءالطبیعی پرورش می‌یابند و دارای قدرت‌های خارق‌العاده می‌گردند. «آشناسازی‌های داروگری در میان قبایل صحرای غربی جنوب استرالیا، ابتدا توسط موجود مافوق طبیعی انجام می‌شود و نوآموز تقدیس می‌شود، سپس داروگران مرحله دوم آشناسازی وی را

انجام می‌دهند» (رک: الیاده، ۱۳۶۸: ۱۹۱-۱۹۳). فریدون نیز ابتدا نزد گاو برمایه پرورده می‌شود و سپس در کوه البرز، به مردی دینی سپرده می‌شود. شاید در ابتدا این‌طور به نظر برسد که تنها آموزگار زال، سیمرغ است، اما از ایبات شاهنامه چنین بر می‌آید که زال پس از بازگشت فرهنگ و دانش آموخت، پس او نیز چون فریدون تحت تربیت دو استاد، حیوان و انسان، قرار می‌گیرد.

از سویی، جادوگری و داروگری (پزشکی) بالاترین اهمّیت را در دنیای باستان دارند و انسان‌های عادی را به این دانش‌ها دسترسی نیست. این علوم تنها در انحصار خدایان، موجودات ماوراءالطبیعی، ارواح و شیاطین است و تنها آنان هستند که می‌توانند چنین برکاتی را به انسان‌ها اعطا کنند. جادوی سپید از آن خدایان و ارواح نیکان است و جادوی سیاه در انحصار اهریمنان و ارواح شرور. کیخسرو و فریدون هر دو صاحب جادوی سپیدند برخلاف افراسیاب و ضحاک که جادوی سیاه دارند. زال چهره‌ای دوگانه و متضاد دارد. جادوی او برای ایرانیان سپید است؛ اما برای مخالفانش، جادوگری اهریمنی است.

۴- الیاده از نزول به جهنّم و عروج به آسمان به عنوان انگاره ویژه آشناسازی‌های جادوگران و متخصصان دیگر در امر مقدّس یاد می‌کند. انگاره‌ای که موضوعات اساسی آن عبارتند از: تجزیه جسم و احشاء و صعود از درختان (الیاده، ۱۳۶۸: ۲۴۸). آیین‌های مرحله نخستین جادوگری در میان سیریه‌ای‌ها و در آسیای مرکزی به صورت عروج نمادین به آسمان یا بالا رفتن از درخت یا محور است. در رؤیا یا در مجموعه‌ای از رؤیاهای بیداری، مرد بیمار برگزیده توسط خدایان یا ارواح، سفر آسمانی خویش را با صعود از درخت جهان آغاز می‌کند (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۷۶). این صعود یا نزول به جهنّم، در واقع نوعی مرگ آیینی است.

در میان بوریات‌های سیریه‌ای، آیین اصلی، آیین عروج است. درخت تنومندی در خیمه وجود دارد که ریشه‌هایش در روی اجاق قرار دارد و نوک آن از سوراخ دودکش عبور داده شده است... در روز تقدیس، داوطلب تا نوک درخت صعود می‌کند و از خدایان یاری می‌خواهد (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۸۳-۱۸۴).

زال، فریدون و کیخسرو در کوه رها می‌شوند و دوران آشناسازی و تشرّف خود را در کوه البرز می‌گذرانند؛ در حالی که داراب، بهمن، سهراب، سیاوش و بهرام‌گور آیین عروج ندارند و تنها در مکانی دیگر جایی دور از سرزمین پدری - پرورش می‌یابند. به همین دلیل است که هیچ یک نه تنها از قدرت‌های جادویی و ماوراءالطبیعی زال، فریدون و کیخسرو برخوردار نیستند که در برخی موارد بسیار ناتوان و ناپخته‌اند^{۱۶}. آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو بسیار کامل است و همین آشناسازی و تشرّف، از کیخسرو «انسان کامل» (قائمی، ۱۳۸۹: ۹۵) و شاهی آرمانی می‌سازد و زال را به «پایدارترین، معنوی‌ترین، مرگ‌ب‌ترین و اسطوره‌ای‌ترین چهره» (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۳-۱۵) حماسی ایران تبدیل می‌کند.

۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش، کوشیدیم تا دلایل برتری و ویژگی‌های منحصر به فرد سه شخصیت برجسته اسطوره‌ای، زال، فریدون و کیخسرو را از منظری دیگر و در چگونگی آیین تشرّف آنان، جستجو کنیم. براساس الگوی میرچالیا، دوران آشناسازی زال، فریدون و کیخسرو، نه تنها آیین تشرّف سنّ بلوغ که دوران رازآموزی جادوگران و داروگران نیز هست. قرار گرفتن زندگی زال، فریدون و کیخسرو در هاله‌ای از ابهام و تقدّس، حضور نمادهایی چون صعود از کوه، سیمرخ و گاوبرمایه و نیز بهره‌مندی از توانایی‌هایی چون افسون‌گری و درمان‌گری، آنان را از دیگر شخصیت‌های اساطیری و حماسی شاهنامه، متمایز می‌کند. زال، پدر رستم، بزرگ‌ترین پهلوان حماسی است و فریدون و کیخسرو، ناجیان ایران و تنها پادشاهانی هستند که موقّق می‌شوند، ایران را در دو دوره حسّاس و پرخطر، حفظ کنند و بر دشمنانی چون ضحاک و افراسیاب، پیروز شوند. تفاوت‌هایی آشکار و قابل‌توجه میان زال، فریدون و کیخسرو با دیگر کودکان شاهنامه که کهن‌الگوی «کودک رهاشده» و بُن‌مایه دورافتادگی در زندگی آنان به چشم می‌خورد، وجود دارد که این خود به دلیل تفاوت در آیین تشرّف آنان است. در این مقاله بر آن شدیم تا اهمیت آیین تشرّف و نقش شگرف

۱۷۰ / آیین تشرّف زال، فریدون و کیخسرو؛ آیین رازآموزی...

و بی‌بدیل آن را در اساطیر ایرانی، آشکار سازیم؛ چنان‌که فردوسی نیز در شاهنامه از زبان پیران‌ویسه، وزیر افراسیاب، می‌گوید:

تو این، خود میندیش و بد را مکوش چه گفت آن خردمند گوهرفروش
که پروردگار از پدر برترست اگر زاده را مهر بر مادرست

(فردوسی: ۲ / ۳۷۱)

بنابراین می‌توان گفت، آن‌چه زال را به اسطوره‌ای‌ترین چهره‌ی حماسی و فریدون و کیخسرو را به ناجیان ایران‌زمین و پادشاهانی آرمانی تبدیل می‌کند، آیین تشرّف کامل آنان است.

یادداشت‌ها

1. Ethnologie
2. Psychology
3. Mythology
4. Transition Rites
5. Arnold Van Gennep
6. Puberty rite
7. Separatio
8. Transition
9. Aggregation

۱۰. ضحاک تازی بر جمشید پسر طهمورث دیوبند، غلبه کرد و به پادشاهی رسید. چون چهل سال به پایان هزاره‌ی ضحاک مانده بود، ضحاک شبی به خواب دید که سه مرد جنگی به کاخ وی وارد شدند و آن‌که به سال کهتر بود، با گرز گاو سرش کوبید و وی را در دماوند به بند کشید. موبدان خواب وی را این‌گونه تعبیر کردند که کودکی به نام فریدون متولد خواهد شد که نابود کننده‌ی وی و پایان بخش هزاره‌ی ضحاک است. پس ضحاک برای رهایی از این سرنوشت شوم، دستور داد تا همه‌ی جا را به دنبال فریدون بگردند. فرانک مادر فریدون، از بیم جان فرزند، وی را به مرغزاری که گاو برمایه در آن مسکن داشت، برد. فریدون سه سال با شیر گاو برمایه پرورده شد. سپس فرانک، فریدون را به البرز برد و به

مرد دینی سپرد. در اسطوره ضحاک و فریدون، مادر برای نجات جان کودکش، وی را از جامعه دور می‌کند.

۱۱. سام پهلوان ایرانی و همسرش پس از یک دوره نازایی طولانی، صاحب فرزندی شدند. اما این کودک سپیدموی و سیاه پیکر، نه آنی است که سام آرزومند او بود. پس دستور داد تا فرزند را در جایی که سیمرغ آشیانه دارد، رها کنند تا طعمه سیمرغ شود. سیمرغ اما مهر کودک را به دل گرفت و او را پرورد. چنان که می‌بینیم پدر عامل رها شدن کودک است.

۱۲. سیاوش پسر کیکاووس، برای عهد ناشکستن با افراسیاب به اجبار به توران رفت و با فرنگیس، دختر افراسیاب ازدواج کرد. سیاوش با دسیسه‌های گرسیوز، برادر افراسیاب، کشته شد و این در حالی بود که فرنگیس باردار بود. چون کیخسرو فرزند سیاوش، متولد شد، افراسیاب که می‌دانست سرانجام توران به دست فرزندی از تخمه ایران و توران نابود خواهد شد، دستور داد تا کیخسرو را به کوه قُلا، نزد شبانان بفرستند تا از گوهر و نژاد خود آگاه نشود. در این اسطوره نیز نهاد سیاسی، عامل تبعید کودک است.

۱۳. در شاهنامه، دوازده شخصیت اسطوره‌ای و تاریخی را می‌توان نام برد که کهن‌الگوی «کودک‌رهاشده» و مضمون دورافتادگی از خانه و جامعه در ژرف‌ساخت زندگی آنان به چشم می‌خورد. زال، فریدون، کیقباد، کیخسرو، سهراب، ساسان، بهرام‌گور، داراب، سیاوش، بهمن، اسکندر و شغاد در این گروه قرار دارند.

۱۴. در شاهنامه ابتدا تنها آهوی زال، موی سپید او معرفی می‌شود و تن او سپید است:

ز مادر جدا شد بدان چند روز نگاری چو خورشید گیتی‌فروز
به چهره نکو بود بر سان شید ولیکن همه موی بودش سپید
(فردوسی: ۱/ ۴۶-۴۷)

اما در ابیات بعدی از زبان سام آن هنگام که بر کردگار شکوه می‌آورد، از زال سیاه پیکر و سپید موی یاد می‌شود:

بپیچید همی تیره جانم ز شرم بجوشد همی در دلم خون گرم
از این بچه چون بچه آهرمن سیه پیکر و موی سر چون سمن
(فردوسی: ۱/۱۶۶-۶۲-۶۳)

در مورد سیاهی پوست زال، صاحب کتاب عجائب المخلوقات نیز روایتی را حفظ کرده است: «و از نوادر بنی آدم یکی آنست کی در زمین سیستان شخصی بود نام وی سام بن نریمان. زن وی آبستن شد پسری بزاد سیه چون قیر و موی سپید چون شیر. سام سپید بود و مادرش سپید، از وی ننگ می داشتند و گفت: «من سپیدم و مادرش سپید است فرزند چرا سیاه است، این مگر از نسل دیو باشد» (طوسی، ۴۱۸: ۱۳۴۵-۴۱۹ به نقل از امیدسالار، ۴۵۴: ۱۳۹۰).

در داستان جنگ رستم و اسفندیار، نیز هنگامی که اسفندیار زبان به نکوهش زال می گشاید، از سیاه پیکری وی به هنگام تولد، یاد می کند:
تنش تیره بُد، روی و مویش سپید چودیدش، دل سام شد ناامید
(فردوسی: ۵/۳۴۴-۶۳۱)

۱۵. توتم پرستان معتقدند که حیوان یا گیاهی که توتم آنهاست، جدّ نخستین افراد قبیله و منشأ قومی آنهاست. افرادی که حیوان خاصی توتم آنهاست (مثلاً شترمرغ) با یکدیگر هم خون محسوب می شوند و یک کلان (Calan) را تشکیل می دهند، هر چند که هیچ رابطه نسبی با یکدیگر نداشته باشند. ازدواج میان افراد یک کلان ممنوع است (فروید، ۱۳۶۲: ۲۰).

۱۶. برای نمونه سهراب در ناآگاهی ژرفی غوطه ور است. او قادر به درک دنیای خارج نیست؛ زیرا کاملاً غیر واقع بینانه می خواهد رستم را بر تخت بنشانند. این در حالی است که در ایران باستان تنها کسی که از نژاد و گوهر شاهان و نیز فرمند بود، می توانست به شاهی برسد؛ اما گویی سهراب، حتی از درک امری چنین مسلّم و آشکار نیز ناتوان است. سیاوش در مرحله دوم زندگی، یک قربانی است. او نیز در این مرحله، شخصیتی ناکامل می یابد و در ناآگاهی عمیقی به سر می برد، تا جایی که قادر به شناختن دسیسه های گرسبوز و افراسیاب نیست.

بهرام‌گور نیز تنها متکی به قدرت و نیروی جوانی و جسمانی خویش است، او بدون کمک و حمایت مندر هرگز نمی‌توانست به شاهی برسد.

فهرست منابع

- ۱- ابن بلخی. (۱۳۶۳)، **فارسنامه**، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۲- اسماعیلی، حسین. (۱۳۷۴)، «**داستان قوم شناسی زال**»، **تن پهلوان و روان خردمند**، به کوشش شاهرخ مسکوب، چاپ اول، تهران: طرح نو.
- ۳- الیاده. میرچا. (۱۳۶۸)، **آیین‌ها و نمادهای آشناسازی: رازهای زادن و دوباره زادن**، ترجمه نصرالله زنگویی، چاپ اول، تهران: آگاه.
- ۴- امید سالار، محمود. (۱۳۹۰)، «زال»، **فردوسی و شاهنامه سرایی**. به کوشش جلال خالقی مطلق [و دیگران]: به سرپرستی اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۵- بلعمی. ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳)، **تاریخ بلعمی**، ج ۱، تصحیح محمد تقی بهار «ملک الشعراء»، چاپ اول، تهران: زوآر.
- ۶- پانوف. میشل. پرن. میشل. (۱۳۶۸)، **فرهنگ مردم‌شناسی**، ترجمه اصغر عسگری خانقاه، تهران: ویس.
- ۷- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن. [بی‌تا]، **تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء**، چاپ اول، برلین: مطبعه کاویانی.
- ۸- **روایت پهلوی**. (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۹- شهاب‌الدین یحیی بن حبش. (۱۳۹۰)، **عقل سرخ: شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی به انضمام سه داستان رمزی**، به کوشش تقی نامداریان، تهران: سخن.
- ۱۰- محمد بن محمود. (۱۳۴۵)، **عجائب المخلوقات**، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱- رحیم (مترجم). (۱۳۴۴)، **اؤگمدنچا [رساله‌ی پهلوی]**، مشهد: [بی‌نا].
- ۱۲- فردوسی. (۱۳۸۹). **شاهنامه (ج ۶ از ج ۸)**، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۳- فروید، زیگموند. (۱۳۶۲)، **توتنم و تابو**، ترجمه ایرج پورباقر، چاپ اول، تهران: آسیا.

- ۱۴- فرزاد. (۱۳۸۹الف)، «پیشینه و بنیادهای نظری رویکرد نقد اسطوره‌ای و زمینه و شیوه کاربرد آن در خوانش متون ادبی»، فصلنامه علمی- پژوهشی نقد ادبی، س ۳، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۳۳-۵۶.
- ۱۵- فرزاد. (۱۳۸۹ب)، «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، س ۷، ش ۲۷، صص ۷۷-۱۰۰.
- ۱۶- کهن، آبراهام. (۱۳۸۲)، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه از متن انگلیسی: امیرفریدون گرگانی، ترجمه و تطبیق با متون عبری: یهوشوع نتن الی، به اهتمام امیر حسین صمدی‌پور، تهران: اساطیر.
- ۱۷- مختاری، محمد. (۱۳۶۹)، اسطوره زال تبلور تضاد وحدت در حماسه ملی، تهران: آگاه.
- ۱۸- مهین‌فر، سیاره. (۱۳۸۳)، اسطوره- حماسه ضحاک و فریدون، تهران: نشر قصه.
- ۱۹- ونیداد. (۱۳۷۶)، ترجمه هاشم رضی، ج ۴، تهران: فکر روز.
- ۲۰- یشت‌ها. (۱۳۵۶)، ترجمه ابراهیم پورداود، ج ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: طهوری.